

دوره اکتشافات

تا ازمنه جدید وجود صحراها مانند وجود اوقیانوسها و جنگلها و کوهها مانع حرکت و گذر پست بود. بشر با استفاده از کشتی و صعود به قله کوهها بعضی از این موانع را از بین برد ولی صحرای بزرگ آفریقا آن قاره را بدو قسمت تقسیم کرده بود. در سمت شمال ملل مسلمان آفریقای شمالی یعنی مصر و یمن وتونس والجزیره ومراکش بوسیله دریای مدیترانه با اروپا ارتباط داشتند و قسمت جنوبی یعنی مناطق حاره با جنگلهای انبوه و مناطق سرسبز با قسمت جنوبی تر یعنی آفریقای جنوبی مربوط بودند.

از قسمت آفریقا بخصوص مناطق داخلی آن ناشناس مانده بود و استفاده از رودخانههای بزرگ که بداخل آفریقا منتهی میشد بعلت وجود آبشارها و جنگلهای انبوه میسر نبود. از آفریقا فقط سواحل آن مورد توجه واقع شده و اطلاع بر آن وجود داشت. قسمت شرقی از سالیان دراز مورد شناسائی مردم آسیا بود ولی بعلت فقدان رودخانه قابل کشتیرانی از مناطق داخلی اطلاع زیادی در دست نبود مگر آنچه بوسیله تجار عرب برده نقل می کردند بنا بر این بین آفریقاییها و مردم شرق یا غرب تا قرن نوزدهم ارتباطی وجود نداشت فعالیت و مسافرت مکتشفین اروپایی و توجه اروپا به آفریقا باعث ایجاد رابطه و شناسائی گردید. اولین مکتشفین اروپایی در نظر مردم آفریقا بسیار عجیب می آمدند اسقف هانس سیلتون Bishop Hounington که بفرمان پادشاه یوگندا بقتل رسید نقل می کند چگونه از دیدن او حیرت کرده واز عینک و کفش و ساعت او تعجب کرده بودند.

سالها قبل از آغاز دوره اکتشافات دو چیز در آفریقا مورد توجه مردم مغرب زمین بود یکی پیدا کردن سرچشمه رود نیل و دیگری مسیر رودخانه نیجر. نقشه های زمان قدیم سرچشمه رود نیل را در مکانهای عجیب قرار داده بود و حتی بعضی نقشهها رود نیل را ملحق به رود نیجر نشان می داد.

اکتشافات رود نیجر - در سال ۱۷۸۸ انجمنی بنام انجمن آفریقا تاسیس شد تا برای اکتشاف مسیر نیجر پول جمع آوری کند. هشت سال بعد جوانی بنام بونگو پارک برای رهبری

هیئت اکتشافی انتخاب شد. در آن موقع دو راه برای این اکتشاف در نظر گرفته شد یکی از سمت شمال و دیگر از طریق کشور گمبیا Gambia.

پارک در سفر اول خود (۱۷۹۵ - ۱۷۹۸) طریق دوم را انتخاب کرد و موفق شد تا Segou که مقصد او برسد و در آنجا به رودخانه نیچر رسید و شرح آنرا نوشت. در مراجعت بانگلیس پارک به اسکاتلند رفت و در آنجا متأهل شد ولی فکر و خیال او از افریقا منصرف نمی شد و آرزو داشت کشف کند که رود نیچر در کجا به دریا می ریزد. در ۱۸۰۵ در رأس هیئتی به افریقا برگشت. سه چهارم اعضای هیئت مردند ولی پارک تصمیم گرفت براه خود ادامه دهد و در نامه خود نوشت که اگر باید بمیرم لاف در کنار رود نیچر جان خواهم سپرد و همینطور هم شد زیرا کلارپرتون Clapperton که چند سال بعد با آنجا رفت (۱۸۲۵) نقطه ای را که پارک غرق شده بود پیدا کرد.

پنج سال بعد رمز نیچر توسط یکی از همراهان کلارپرتون موسوم به ریچارد لندر Lander حل شد و او توانست با قایق به مصب بزرگ رودخانه برسد و متوجه شد که این همان رودی است که بنام رود راغن نامیده میشده است.

مسئله نیل در قرن دوم میلادی در زمان جغرافیدان یونانی موسوم به بطولمی Ptolemy مردم می دانستند که نیل سفید و نیل آبی وجود دارد و بطولمی معتقد بود که هر دو رودخانه از دریاچه سرچشمه می گیرند و عقیده داشت که نیل آبی از دریاچه در مشرق سرچشمه می گیرد و نیل سفید از دریاچه های بزرگ کنار کوهستان ماه. این نوع اطلاع گاهی بوسیله بازرگانان سواحل افریقای شرقی نقل میشد و متجاوز از ۱۶۰۰ سال مردم اروپا اطلاع زیاد تری درباره رود نیل نداشتند و مسئله جالب توجه بود در ۱۷۷۰ مکتشف انگلیسی موسوم به برس Bruce به سرچشمه رود نیل آبی در گیش در حبشه رسید که در جنوب دریاچه تانا Tana قرار داشت.

در اواسط قرن نوزدهم شرح اکتشافات دو مبلغ مسیحی آلمانی موسوم به کراف و ربمان Krefz و Rebmann توجه عده زیادی را جلب کرد. این دو نفر از طرف انجمن تبلیغ دین مسیح مأمور افریقای شرقی شدند کراف که قبلاً در حبشه مأموریت داشت در سال ۱۸۴۴ به بندر مومباسا رفت و دو سال بعد ربمان با او ملحق شد و مرکز تبلیغ مسیحیت را در ربائی Rabai تأسیس کردند. زن و بچه کراف از مالاریا فوت کردند و هر دو مبلغ با مشکلات بیشمار از قبیل امراض مختلف و آموختن زبان های محلی و اکتشافات مکان های تازه رو برو شدند.

در ۱۸۴۷ ربمان اولین اروپایی است که بداخله افریقا سفر کرد و شرح سفر او بجا مانده است. در آن سال وی تا ته های تایتا Taita " که صد میل از مومباسا فاصله داشت رسید چون در آن موقع قبیله تایتا تا کنار کوه کلیمانجارو رسیده و با طایفه جاگا ارتباط حاصل کرده

بودند ریمان تصمیم گرفت در سال بعد خود را به محل زندگی قبیله چاگا برساند و در ۱۱ ماه مه برای اولین بار کوه کلیمانجارو را دید. سه سفر دیگر باین ناحیه کرد و از وجود کوه پوشیده از برف اطمینان حاصل کرد. کراف نیز در سفری این مطلب را تأیید کرد در بادی امر گزارش آنها را کسی باور نکرد و حتی شخصی کتابی نوشت در اثبات اینکه کوه کلیمانجارو وجود ندارد ولی کراف و ریمان در گزارش خود کمال دقت و صحت را بکار برده بودند. در سال ۱۸۴۹ کراف قله کنیا را دید و رئیس قبیله اکامبا موسوم به کیوئی Kivoi او را بتجا راهنمایی کرد. در موقع برگشت رود تانا را دید و مدتی صرف اکتشاف آن کرد و گزارش داد که این رودخانه ۱۵۰ پا عرض و شش تا هفت پا عمق دارد.

برتن و سپک Burton and Speke این اکتشافات بطوری مورد توجه انجمن سلطنتی جغرافیائی قرار گرفت که ریچارد برتن را مأمور رسیدگی به صحت گزارش نمود که گفته شده بود دریاچه‌ای از آب شیرین که ۸۰۰ میل طول و ۳۰۰ میل عرض دارد در آن قسمت افریقا وجود دارد. برتن در ارتش هندوستان خدمت کرد و عربی خوب می دانست و بسا لباس مبدل سفری به مکه معظمه نموده بود. در سال ۱۸۵۶ باتفاق ستوان جان سپک که او هم از افسران ارتش هند بود عازم افریقا گردید. همینکه برتن و سپک نزدیک دریاچه تانگانیکا شدند از مذاکره با اعراب ساکن آن نواحی دریافتند که دریاچه مورد بحث آنها یک دریاچه نیست بلکه سه دریاچه بزرگ است که از هم فاصله زیاد دارند و داستان کراف و ریمان مربوط به دریاچه تانگانیکا و دریاچه میناسا و از همه بزرگتر دریاچه ایست که بعدها بنام دریاچه ویکتوریا نامیده شد. با وجود کمک و مساعدت و راهنمایی اعراب مسافرت بآن نواحی بقدری سخت بود که برتن و سپک هر دو بیمار شدند. سپک موقتا از چشم نابینا شد و نمی توانست دریاچه تانگانیکا را بدرستی مشاهده کند و برتن بقدری حالش بد شد که پس از مراجعت به شهر تابورا که مرکز عملیات آنها بود سپک را تنها در جهت ویکتوریا نیا نزا فرستاد. در این سفر اقبال با سپک یاری کرد و در سوم اوت ۱۸۵۸ دریاچه بزرگ را دید و پس از شرح مفصل آن در گزارش خود نوشت که تردیدی نداشتیم که رود نیل زائیده این دریاچه است که سرچشمه آن مورد بحث و گمان عده زیاد و هدف بسیاری از مکتشفین بوده است.

وقتی سپک این خبر را به برتن داد برتن اذعان بوجود دریاچه کرد قطعیت اینکه آن سرچشمه نیل باشد قبول ننمود ولی صحت حدس سپک بعدا ثابت شد.

سپک و گرانت Speke and Grant پس از مراجعت به انگلستان از طرف انجمن سلطنتی جغرافیائی سپک مأمور شد به افریقا برگردد و جزئیات اکتشاف خود را بطنه بین دریاچه و رود نیل را مورد تحقیق قرار دهد. در این سفر سپک دوست قدیمی خود گرانت را همراه

برد و در سال ۱۸۶۰ از زنگبار بسوی داخله آفریقا حرکت کردند .

در مسافرت قبل برتن وسپک بعلت بیماری و همچنین بعلت تمام شدن پارچه که برای خرید لوازم سفر و احتیاجات خود لازم داشتند مجبور شدند به تابورا مراجعت کنند . برتن گفته است که در اینگونه سفر اثنایه سفر جنبه حیاتی دارد . اغلب مکتشفین از جمله لیوینگستون و استانلی همه دچار این اشکال شده بودند . سپک نیز از لحاظ باربر و بارو حمل اثنایه دائماً دچار گرفتاری بود . در یک سفر بیش از نیمی از اسباب و اثنایه آنها بسرقت رفت و فقط وقتی او و گرانت بغرب دریاچه ویکتوریا رسیدند و وارد مملکت رومانیکا شدند و از پذیرائی گرم او برخوردار گردیدند توانستند استراحت کرده و از سفر خود لذت برند (شاه رومانیکا رئیس یکی از قبائل محلی بود که از این دو مکتشف پذیرائی کرد) وقتی بسمت شمال حرکت کردند گرانت سخت مریض شد و مجبور شد توقف کند و سپک در ۱۸۶۲ اولین اروپائی بود که وارد کشور بوگندا شد . در آنجا در سمت شمالی ساحل دریاچه ویکتوریا به سرچشمه رود نیل رسید و به افراد همراه خود گفت در این رود مقدس شست و شو کنید و در گزارش خود نوشت بدون شک نیل از این نقطه شروع می شود و دریاچه ویکتوریا سرچشمه رود نیل است . لوحه ای در آن محل قرار داده شد و امروز شهر صنعتی جنجا Jinjia در آن نقطه بوجود آمده است .

پس از آنکه گرانت بهبودی یافت به سپک ملحق شد و باتفاق یکدیگر به کشور بونیورو Bunyoro وارد شدند . در آنجا پادشاه بونیورو مدتی آنها را نگاهداشت زیرا با پادشاه بوگندا که با آنها خوش رفتاری کرده بود رابطه خوبی نداشت . سپک اولین اروپائی بود که وارد شهر مینگو Mengo پایتخت بوگندا شده بود . در آن موقع قبیله بوگندا دارای تمدن مخصوص بخود بودند و پادشاهی داشتند که بنام کاباکا خوانده میشد و از حیث سازمان اجتماعی از همه قبایل اطراف خود جلوتر بودند . در حال حاضر بوگندا یعنی کاباکا که نام او نیز اداوارد موتسادم و نواده موتسا زمان سپک است و بعنوان رئیس جمهور رئیس دولت بوگندا است . سپک چندین ماه در دربار موتسا ماند . و کلاه و چتر سپک جلب توجه موتسار را کرده بود و همچنین برای اولین بار با تفنگ آشنا شد و خوشوقت شده بود که تفنگ می تواند از فاصله دور باسانی یک نفر را بقتل برساند .

سپک و گرانت سعی داشتند بسوی شمال حرکت کرده و از آن راه خود را به قاهره برسانند ولی نمی دانستند این راه چقدر طولانی و دور است پس از مشقات زیاد بالاخره در ۱۵ فوریه ۱۸۶۳ به گندوکورو Gandokoro در سودان رسیدند و در آن قریه کوچک پس از مدتها بیک اروپائی برخورد کردند . این اروپائی سموئل بیکر Saimuel Baker بود .

مسافرت سموئل بیکر - سموئل بیکر مدت‌ها بود که علاقه داشت سرچشمه نیل را پیدا کند. مردی بود قوی‌با هیکل‌درشت و تیرانداز ماهر. او و زنش تصمیم گرفته بودند با سپک و گرانته تلافی کنند و بکمک آنها بشنابند. بیکر و زنش منجواز از یکصد نفر باربر و کمک همراه داشتند و سه کشتی مختصری آذوقه و لوازم همراه خود آورده بودند و در فوریه ۱۸۶۳ به گندکورو رسیدند.

در حالیکه بیکر از دیدن سپک و گرانته خوشحال شد از اینکه او نتوانسته بود قبل از آنها به سرچشمه نیل برسد متأسف بود. سپک باو گفت که از وجود یک دریاچه دیگر داستانها شنیده و بیکرو زنش تصمیم گرفتند برای پیدا کردن آن دریاچه بروند و در ماه مارس ۱۸۶۳ بسمت جنوب حرکت کردند. در این ناحیه تجار برده زیاد بودند و گاهی مزاحم بیکر می شدند. باربرهای خود بیکر اغلب اسباب زحمت می شدند. یکی از رؤسای قبائل محلی قسمت عمده کالای بیکر را دزدید. بیکرو زنش سخت مریض شدند و خانم او نزدیک بمرگ بود. بالاخره پس از یکسال یعنی در مارس ۱۸۶۴ کنار دریاچه بزرگ که سپک گفته بود رسیدند. دیدن این دریاچه که یکی از دو دریاچه سرچشمه نیل است و قرن‌ها مردم در پی کشف آن بودند در بیکر تأثیر بسیار کرد در آنجا خدا را شکر کرد که این موفقیت را نصیب او کرده بود و دریاچه را بافتخار شوهر ملکه ویکتوریا دریاچه آلبرت نامید.

از سمت مشرق دریاچه باکشتی رویشمال رفت تا به نقطه‌ای که نیل داخل دریاچه می شود رسید تصمیم گرفت در داخل نیل رویشمال برود ولی پس از پانزده میل به آبشار بزرگی رسید که راه او را سد می کرد. این آبشار را بافتخار رئیس انجمن پادشاهی جغرافیائی آبشار مرحوم نامید. Marchison Falls پس از حوادث دیگر بیکر به انگلیس برگشت و از طرف ملکه ویکتوریا لقب سر باو داده شد.

کشف سرچشمه رود نیل تقریباً انجام یافته بود و معلوم شد که رود نیل از دو دریاچه ویکتوریا و آلبرت شروع می شود و چنانکه نقشه نشان می دهد معلوم شد چرا مردم و جغرافی دانها مدت‌ها در مورد سرچشمه رود نیل و کنگو و زمبری Zambazi افکار و عقاید و نظریه‌های مختلف داشتند. علت البته آن است که آغاز یا سرچشمه همه این رودخانه‌ها نزدیک یکدیگر قرار دارد. نقشه برداری دستگاه نیل کامل نشد ناوقتاً یک مکتشف دیگر یعنی استائلی بان ناحیه مسائرت کرد. نیل از او یک مکتشف بزرگ دیگر یعنی لیونگستون سالیبا در این ناره زحمت کشیده بود.

لیونگستون - پارک وسپک و برنس و گرانته و بیکر همه از دانشمندان علوم طبیعی و جغرافیائی بودند و علاقه عمده آنان اکتشافات علمی بود. ولی کراف و ریمان نشان دادند که بین تبلیغ و اشاعه دین مسیح و کشف نواحی مجهول قاره آفریقا رابطه نزدیک وجود دارد

و بزرگترین کاشف یک فرد مبلغ و طبیب یعنی دکتر دیوید لوینگستون بود .

لوینگستون در طفولیت از خود عزم و اراده قوی نشان داد . در سن ده سالگی چون فامیل او فقیر بودند و پول برای تحصیل او نداشتند در یک کارخانه مشغول کار شد و روزی چهارده ساعت کار می کرد ولی قصد آنرا نداشت که از تعقیب علم و دانش دست بردارد . با اولین مرزدهفتگی خود دستور زبان لاتین را خرید و بعد از فراغت از کار به تحصیل لاتین می پرداخت و بتدریج خود را برای ورود به انجمن تبلیغ آماده ساخت . و در طی مدتی که منتظر اجرای مأموریت در خارج از وطن خود بود به تحصیل طب پرداخت و دکتر طب شد . اولین پست او در سال ۱۸۴۱ در سرزمین بچوانالند Bechuanaland بود . در آن کشور به جستجوی محل مناسب برای ایجاد و برقراری مراکز تبلیغ و بنای کلیسا به نقاط مختلف مسافرت می کرد . قبیله ماکولولو که از پیروان وفادار او شدند با او کمک می کردند و با مساعدت آنها در ۱۸۵۱ رود عظیم زمبزی Zambezi را کشف کرد و متوجه شد که افراد این قبیله و یک قبیله دیگر به قبائل دیگر حمله می کردند و اسیر می گرفتند تا به بردگی بفروشدند و از اعراب تفنگ بخرند . لوینگستون متوجه شد که باید با تمام قوا با بردگی مبارزه کرد و افریقائیان را در کشاورزی و تجارت و تحصیل کمک کرد زیرا بزرگترین مانع پیشرفت مسیحیت را فقر و جهل می دید .

وقتی محل مناسبی برای برقراری مرکز تبلیغ پیدا کرد مسئله ارتباط با دنیای متمدن و ساحل افریقا پیش آمد و این امر باعث مسافرت اکتشافی او شد . اولین مسافرت اکتشافی او بین ۱۸۵۳ و ۱۸۵۶ انجام گرفت و او سر تا سر افریقا را پیمود و از باروت هلند Baratse Land تا ساحل اوفیانوس انگلیس یعنی نواندا رفت و در مراجعت تا ساحل شرقی رسید . در طی سفر در امتداد رود زمبزی آبشار ویکتوریا را کشف کرد .

وقتی به انگلیس مراجعت کرد متوجه شد که در اثر انتشار کتابی که درباره تحقیقات و مسافرت های خود نوشته شهرت زیادی کسب کرده است و از این موضوع استفاده کرد و از دانشگاه کمبریج کمک خواست تا در افریقا برای ترویج دین مسیحیت و افتتاح ارتباط بازرگانی بکار خود ادامه دهد . در نتیجه مؤسسه اعزام هیئت های مذهبی دانشگاه برای افریقای مرکزی تأسیس گردید . از طرف دولت هم با مساعدت شد تا به دومین سفر اکتشافی خود یعنی بررسی دره زمبزی از مصب آن بالا اقدام کند تا معلوم شود آیا این رودخانه وسیله ارتباطی مناسب خواهد بود یا نه .

سفر دوم او از سال ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۲ طول کشید و در این سفر قسمت عمده راه را با کشتی رفت و چند نفر اروپائی بهمراه داشت . اولین مشکل این بود که معلوم شد زمبزی بآن آسانی که لوینگستون خیال کرده بود قابل کشتی رانی نبود بنابراین راه خود را در جهت

رودشیرا Shira منحرف کرد و به آبخیز ریچسون رسید از آنجا کشتی را رها کرده پیاده راه پیمود تا بالاخره به ساحل جنوبی دریاچه نیاسا رسید. طول عظیم این دریاچه او را باین فکر انداخت که با تشکیل کشتی رانی در این دریاچه و حمل عاج که در اروپا مشتری داشت از تجارت برده کاسته شود زیرا حمل برده از راه زمین بدون اینکه عاج همراه ببرند منفعت زیادی نداشت. نامه‌های منتشره او باعث شد که کشیشان و مبلغین مسیحی باین نقاط بیابندولی در اثر ناسالم بودن این منطقه هیئت‌های مذهبی نتوانستند دوام بیاورند. بعدها پس از کشف دریاچه نیاسا هیئت‌های مذهبی و بازرگانان آمدند و کشور نیاسالند تحت الحمایه انگلیس گردید. اهمیت اکتشافات لوینگستون در آن موقع درک نگردید و خود او علاوه بر محرومیت‌ها از مرگ زنش که از انگلستان برای همراهی با شوهر خود آمده بود بسیار متأثر شد.

بدون اینکه مشکلات و مشقات سفر دوم او را مایوس کند لوینگستون به سفر اکتشافی دیگر در سال ۱۸۶۶ پرداخت. این آخرین مسافرت او بود و منظور او اکتشافات جغرافیائی بود. سبک و بیکر گزارش کشفیات خود را داده بودند ولی برتن و دیگران عقیده داشتند که نظریه آنها مبنی بر سرچشمه نیل ناصحیح یا لااقل ناکامل است. رئیس انجمن پادشاهی جغرافیائی پیشنهاد کرد که لوینگستون بآن ناحیه رفته و از دریاچه تانگانیکا رو به مغرب تجسس خود را ادامه دهد شاید بتواند این مسئله اختلاف نظرهارا حل کند در آن موقع تصور میشد که رود نیل در جنوب دریاچه ویکتوریا و آلبرت بآن دو دریاچه می‌ریزد و از سمت شمال خارج می‌شود اگر صحت این نظریه ثابت میشد دریاچه تانگانیکا سرچشمه حقیقی رود نیل محسوب می‌گردید. لوینگستون این پیشنهاد را باکمال مسرت پذیرفت زیرا، نظریه سبک و بیکر را درست نمی‌دانست.

(ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۶۳

حضرات از ورود این استعداد بسی مسرور و مغرور شدند از شهر و پشت مشهد نیز جمعیت سواری مهیا کردند از اعراب و غیره اعیان کاشان هم هر کدام با نوکران و کسان خود حاضر شدند ششم ماه محرم سنه ۱۳۲۶ مدیرالسلطنه حکمران کاشان با سربازها و سایر اهالی کاشان بعزم رزم با ما از شهر خیمه بیرون زدند و در اطراف دوک علم افراشتند و قدم در میدان جنگ گذاشتند مانیز برای حفظ جان خود مجبور بدفاع شدیم دو روز جنگ در میان بود و از دو طرف دائم صدای شلیک بلند بود.

(ادامه دارد)